

تفاوت‌های نمادین واژه‌های اروپایی در فارسی و عربی

دکتر محمود شکیب

عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

و

حسین تک‌تبار

چکیده

طبیعی است که گمان رود تفاوت‌های موجود به هنگام تفریس و تعریب در کلمات اروپایی، ناشی از وجود حروف چهارگانه مخصوص در الفبای فارسی است یا تفاوتی که در عربی برای نشان دادن "v" (ق) به چشم می‌خورد و یا میل به اشباع ضمه به «واو» و کسره به «باء» حال آنکه سخن از این محدوده‌ها پس فراتر می‌رود.

کلیدواژه‌ها: تفریس، تعریب، دخیل، واژه‌های اروپایی.

مقدمه

چنان‌که از عنوان این مقاله برمی‌آید، آنچه در اینجا مطرح نظر است، جنبه نمادین دارد. این سخن به معنی آن است که در اینجا به وضعیت ظاهر آن دسته از واژه‌های اروپایی نظر داریم که به زبان‌های فارسی و عربی راه یافته‌اند؛ و هدف این است که ویژگی‌ها و چگونگی تفاوت‌های شکلی و نمادین کلمات مفّرس و معرّب را با یکدیگر بسنجیم.

از آن روی که الفبای دو زبان به‌طور عمده یکی است، نخستین تلقی این است که

تفاوت‌های موجود در وضعیت نمادین واژه‌ها، بیشتر معلول همان چهار حرف خاصی است که در الفبای فارسی وجود دارد و بیرون از آن تفاوت چندانی نباید ظاهر شود – سخنی که خلاف فرض نخست پژوهش حاضر است.

سپسین فرض آن است که در زبان فارسی، گویشور تا آنجا که می‌تواند خود را به نحوه گویش زبان مبدأ نزدیک می‌کند و در نتیجه نقش تصرف در تلفظ آنچنان که در عربی خویشتن را می‌نمایاند، در فارسی مشهود نیست. از همین روی می‌توان گفت آن دسته از واژه‌های اروپایی که به داخل زبان فارسی راه یافته‌اند، از نوع دخیل به‌شمار آید. «دخیل» به واژه‌های گفته می‌شود که به‌هنگام ورود به دیگر زبان‌ها، در نحوه بیان و تلفظ، تفاوت چندانی از وضعیت اصلی آن مشاهده نمی‌شود. ولی بیشتر واژه‌هایی که از زبان‌های اروپایی وارد زبان عربی شده است و می‌شود به دلیل تغییرات و تصرفاتی که در آنها اعمال می‌شود، در جرگه معزیات قرار می‌گیرند تا دخیل؛ و این، امری است که به طبیعت زبان و ذوق و سلیقه گویشوران آن برمی‌گردد.

نکته دیگری که در اینجا وجود دارد، این است که حرف “V” همان «واو» است به ترفیق، چنان‌که “W” «واو» است به تفخیم. در عربی، “V” را با «ق» و گهگاه با «ف» و بسیار به ندرت با «واو» – که تفصیل آن خواهد آمد – نشان داده‌اند؛ ولی در فارسی، که «واو» اصولاً نرم ادا می‌شود، تفاوت تلفظ حروف مزبور را به چیزی نگرفته‌اند و هر دو را با «واو» نشان داده‌اند.

پرسشی که اکنون مجال طرح پیدا می‌کند، این است که افزون بر تفاوت‌های یادشده، چه موارد دیگری شیوه برخورد زبان‌های فارسی و عربی با واژه‌های میهمان را از یکدیگر متفاوت می‌سازد.

از نمونه‌های فراوانی که در پژوهش حاضر عرضه شده است، افزون بر موارد مزبور، ویژگی‌های گوناگون و چشمگیر دیگری در این رابطه قابلیت طرح و ارائه می‌یابند. از آن جمله است:

– برابرگذاری «ت» در فارسی، «ط» در عربی، مانند:

Watt = وات، در عربی: واط؛

Volt = ولت، در عربی: فُلط / قُلط؛

Italy = ایتالیا، در عربی: اِیطالیا؛

Britain = بریتانیا، در عربی: بریطانیا؛

– «همزه» در فارسی، «ع» در عربی، مانند:

آفرودیت (Aphrodite) – الهة عشق و زیبایی در یونان باستان (به تعبیر رومیان:

ونوس) – که به صورت «آفرودیت» تعریف شده است. (معین، ۱۳۶۴: ج ۳، ص ۲۱)

– «ت» در فارسی، «ث» در عربی، مانند:

ترموستات (Thermostat)؛ در عربی: ترموستات. از این مقوله است Catholic و

Mythology که در فارسی «کاتولیک» و «میتولوژی» نوشته و گفته می‌شود و در عربی،

«کاتولیک» و «میتولوجیا».

– «ی» در عربی، «همزه» در فارسی، مانند:

نیون = نئون (Neon)

یورانیم = اورانیوم (Uranium)

سُوید = سوئد (Sweden)

سوئیسرا = سوئیس / سویس (Switzerland)

آکوردیون = آکوردئون (Accordeon)

تیوقراطیة = تئوکراسی، حکومت دینی (Theocracy)

– «ز» در فارسی، «س» در عربی، مانند:

Nicosia = نیکوزیا، پایتخت قبرس، که در عربی آن را «نیقوسیا» گویند و نویسند.

– افزایش همزه در آغاز بعضی معربات، مانند: اِکلید / اِقلید = کلید، برگرفته از

Kleiya یونانی (– معین، ۱۳۸۲: ۸۲۰)؛ اِکلینیلی = کلینیکی در فارسی (Clinical)؛

«اسقاله» به معنی داربست از ریشه ایتالیایی ion scala نیز که در فارسی «یون»

می‌گویند، در عربی «ایون» خوانده و نوشته می‌شود؛ اِلفرنج = فرنگی‌ها در فارسی

... (the Franks)

— افزایش حرفی در میان، مانند:

تعریب cake به «کَکِک» (← مورس)^۱، ۱۹۷۶: ۱۸۷، ۱۵۲۰: معن، ۱۹۷۳: ۵۷۴: مپ،

Heretic؛ (۱۲۳: ۱۹۸۳) به «هرطوقی» و Toledo به «طلیطله»؛ ...

— افزایش حرفی در آخر، مانند:

تعریب Metaphysic = متافیزیک به متافیزیقی؛ Saragossa به «سرقسط»؛

Holland به «هولاندا / هولانده»؛ ...

— «س» در فارسی، «ص» در عربی، مانند:

Consul (کنسول) در عربی: «قُنْضُل»؛ Bourse (بورس) در عربی: «بورصه»؛

Sodium (سدیم) در عربی: «صدیوم»؛ Dinosaur (دایناسور) در عربی «دیناصور»؛

Phosphor (فسفر) در عربی: «فصفور / فسفور»؛ و Bus که در عربی با «ص» (یاص) آمده است.

— «و» در فارسی، «وای» در عربی، مانند:

Caricature (کاریکاتور) در عربی: کاریکاتیر / کاریکاتور.

— «و» در فارسی، «ای» در عربی، مانند:

Bus (یاس / یاص، بیس، بیص). مپ (۱۹۸۳)، همانند فارسی، Autobus را

«الْأوتوبوس» درج کرده است (ص ۷۵).

— گرایش در فارسی به «آ»، در عربی به «أ»: برای نمونه:

the Alps = کوه‌های آلپ، در عربی: «جبال الالب»؛

Adriatic Sea = دریای «آدریاتیک»، در عربی: «آدریاتیک»؛

Aluminum = آلومنیوم / آلومنیوم، در عربی: «آلومنیوم».

— گرایش در فارسی به «ضمه»، در عربی به «واو» ماقبل مضموم؛ برای نمونه:

Stockholm = استکهلم، در عربی: «استوکهلوم»؛

Colombia = کلمبیا، در عربی: «کولومبیا»؛

Phosphorus = فسفر، در عربی: «فسفر / فصفور / فوصفور»؛

Wagon = واگن، در عربی: «فاگون، ج: فواکین»؛

Gallon = گالن، در عربی: «کالون / جالون»؛

Hotel = هتل، در عربی: «اوتیل»؛

Cologne = ادکلن، در عربی: «کولونیا»؛

Bucharest = بخارست، در عربی: «بوخارست»؛

Holland = هلند، در عربی: «هولندا».

– گرایش در فارسی به «کسره» در عربی به «یاء» ماقبل مکسور؛ برای نمونه:

Caramel = کارامل، در عربی: «کرامیل»؛

Venice = ونیز، در عربی: «فینیسیا»؛

Travelers Check = چک مسافرتی، در عربی: «شپگ‌تسیاچک»؛

Chechen = چیچن، در عربی: «شیشان»؛

Veto = وتو، در عربی: «فیتو»؛

Geneva = ژنو، در عربی: «جنیف»؛

جواهری در یکی از سروده‌های خود، کشور «چک» را «چیک» نوشته است.

تعریب و تنوع در حرکات

Mannequin (مانکن) در عربی به فتح میم (منکان) و به کسر آن (مَنکَن) و نیز به صورت «مانیکان» و «مانوکان» در فرهنگ‌ها درج شده است (ب. الیاس، ۱۳۵۴: ۱۳۳). معن، (۱۹۷۳: ۶۱۶)؛ کما اینکه این کلمه به صورت «مَنکِن» هم در «مب» (۱۹۹۴) دیده می‌شود (ص ۵۵۷)، همچنان‌که در فرهنگ‌های انگلیسی نیز مطابق ضمیمهٔ بالا و به صورت‌های Manikin و Mannikin وارد شده است.

از نگاهی دیگر، گاهی برخی واژه‌های اروپایی معرب می‌شوند که در فارسی نیازی به

وام‌گیری آنها نیست؛ مثلاً در مورد "B" (نخستین حرف بی‌صدا در الفبای انگلیسی)، Bureau (دفتر کار) در عربی به صورت «بیرو» به کار رفته و در کتب لغت عربی وارد شده است (معن، ۱۹۷۳: ۸۲)؛ و گاهی در شکل تعریب‌شده – چنان‌که خواهد آمد – اضافاتی در مقایسه با واژه اصلی به چشم می‌خورد، چنان‌که مثلاً معرب Basque را «بشکنس» نوشته‌اند (معن، ۱۹۸۳: ۴۱؛ نکلسن، ۱۹۶۷: ۲۲۷).

و در مواردی، در ارتباط با مدخل "C"، واژه‌هایی مانند Epicorian (خوشگذران / لذتجوی)، Consul (کنسول) و Theocracy (حکومت رجال دینی) دیده می‌شود که در هر سه مورد که "C"، «ک» تلفظ می‌شود، در فارسی همان صدا را بازتاب می‌دهیم و می‌گوییم: «اپیکوری»، «کنسول»، و «تئوکراسی»، ولی در عربی آن را با صدای «ق» بیان می‌کنند و می‌گویند: «أبیقوری» (معن، ۱۹۷۳: ۲)، «قنصل» (همان، ص ۵۵)، «تیوقراطیه» (معن، ۱۹۸۳: ۹۶۲).

در مواردی که "C" در زبان مبدأ صدای «س» می‌دهد – مانند دومین "c" در Bureaucracy – در زبان فارسی، آن را با همان صدای «س» بیان می‌کنیم و می‌گوییم «بروکراسی»، ولی در عربی آن را به «ط» بدل می‌کنند و می‌گویند «بیروقراطیه» (معن، ۱۹۷۳: ۸۲).

در مواردی مانند Venice، عربی این واژه را «فینسیا» و پارسی آن را «ونیز» گوید و Circassian – که پس از اولین "c"، مصوّب "i" قرار دارد – در عربی «چرکسی» و «شرکسی» و در فارسی «چرکسی» گفته شده است؛ و در همین باره خوب است بیفزاییم که واژه Hallucination را که نویسندگان مصری از آن «هَلُوسَه» درست کرده‌اند، برای رساندن معنای «هذیان‌گویی»، «وهم» و «توهم» به کار برده‌اند. (معن، ۱۹۷۳: ۷۱۶)

دیگر اینکه "c" با این ویژگی مورد نظر، به «ص» نیز بدل شده است مثل Farce که به «فرضه» به معنی نمایش خنده‌دار و طنزآمیز معرب شده است (معن، ۱۹۸۳: ۳۳۸).

در مواردی، ترکیب "c" با "h" را به «خ» تبدیل کرده‌اند؛ برای مثال:

تفاوت‌های نمادین واژه‌های اروپایی در فارسی و عربی ۱۱۵

Melancholia را در عربی، «مالینخولیا/مالیخولیا» (کوان^۱، ۱۹۷۶: ۸۸۹) و «ملنخولیا» (معن، ۱۹۷۳: ۶۳۹) و در فارسی «مالیخولیا» و «ماخولیا/افسردگی و سوادزدگی گفته‌اند.

Bucharest (پایتخت رومانی) را در عربی «بوخارست» (معن، ۱۹۷۳: ۷۸) و در فارسی «بخارست» گویند و نویسد.

یکی از نمونه‌های دیگر در مورد "ch"، اصطلاح Masochism (آزارطلبی) است که در عربی به صورت «ماسوشیه» (مب، ۱۹۸۳: ۵۶۲) و «مازوخته» (غریال، ۱۹۸۸: ۱۶۲۲) درآمده، و در فارسی به صورت «مازوئیسیم» و «مازوخیسم» (هر دو متداول) است. تبدیل "ch" به «ش» هم در زبان عربی متداول است. مانند: Chechen (چچن) که عرب «شیشان» گویند و Chicano (چیکانو)^۲ که در عربی «شیکانو» خوانده و نوشته می‌شود.

از همین مقوله است Traveler's check (چک مسافرتی)، که عرب بدان «شیک‌السیاحه» گویند (معن، ۱۹۷۳: ۳۶۴) و یا Launch (لنج) که در عربی «لنش» است (کوان، ۱۹۷۶: ۸۷۹).

«تش» هم در عربی یکی دیگر از برابرهایی "ch" است، چنان‌که Chile (شیلی) را «تشیلی» گویند (معن، ۱۹۷۳: ۹۱)؛ و نظیر آن است Chad (چاد) که در عربی «تشاد» گویند (غریال، ۱۹۸۸: ۵۱۷).

در عربی، «ص» را هم برابر "ch" آوردماند؛ آنگاه که از check سند (document) اراده کنند، آن را «صک» نویسند (معن، ۱۹۷۳: ۳۷۶).

همچنین از موارد جالب توجه، تبدیل "d" به «ط» در عربی است؛ چنان‌که salad (سالاد) را «سلطه» (معن، ۱۹۷۳: ۳۲۲) و شهر معروف "Badajoz" در اسپانیا – که جنگ «زلاقه» به فرماندهی عبدالرحمان امیرالمؤمنین میان مسلمانان و مسیحیان در

1. Cowan, J. Milton

۲. برای فردی که از او به Mexican-American تعبیر می‌شود.

آن واقع شد - «بطلانوس» گویند (به نکلن، ۱۹۶۷: ۲۴۰).

و جالب‌تر اینکه در واژه Madrid، که دو «d» دارد، اولی را به «ج» و دومی را به «ط» بدل کرده، «مجریط» گفته و اسامی منسوب بدان را «مجریطی» آورده‌اند. از آن جمله است: ابوالقاسم مسلمة‌المجریطی (۱۰۰۷-۹۵۰ م.) - ریاضیدان و ستاره‌شناس معروف اندلس - که بعضی آثار او در حساب و هندسه و اسطرلاب به لاتینی ترجمه شده است (به غربال، ۱۹۸۸: ۱۶۴۸).

تبدیل «d» به «ذ» هم در عربی معمول است؛ چنان‌که Iliad هومر به صورت «ایلیاذه»، Orthodox به صورت «ارثوذکس» و Buddhism به صورت «بودیّه» در آثار و منابع عربی نقش بسته است.

چنان‌که در بالا آمد، در مورد واژه Madrid که با «d»های آن به‌هنگام تعریب رفتاری دوگانه اعمال شده است، درست خلاف آن را در تعریب Fauvism (مکتب طرد تقلید در نقاشی) به «الفوفیه» (ص، ۱۹۸۳: ۳۴) مشاهده می‌کنیم. در تعریب Madrid به «مجریط»، همگن‌شکنی در حروف رخ می‌دهد و در مورد دوم، همگن‌سازی حروف اتفاق می‌افتد.

تبدیل «g» به «غ» نیز در عربی شایع است؛ برای نمونه: Bengal^۱ (بنگال) در عربی: بنغال، یکی از واژه‌هایی که در همین زمینه در عربی اشتقاقاتی یافته، Magnet (آهن‌ربا) است که به «مغنتیس/مغناطیس» معرب شده و از آن، «مغطس» و «مغنتأ» (to magnetize) و «تمغطس» و «تمغنتأ» (to be magnetized) شکل گرفته است (کوان، ۱۹۷۶: ۱۹۱۶-معن، ۱۹۷۳: ۹۳۴). Hungari (مجارستان) در عربی: «هنگاریا»، Yoga (یوگا) در عربی: «یوغا»، Organ (ارگ) در عربی: «أرغن/چ: ارغن»، Gangrue (قانقاریا) در عربی: «غنغریا»، Bulgaria (بلغارستان) در عربی: «بلغاریا».

۱. ناحیه‌ای در شبه‌قاره هند که بخشی از آن متعلق به هندوستان است (بنگال غربی) و بخشی دیگر که در گذشته متعلق به پاکستان بود (بنگال شرقی)، امروزه کشوری است مستقل به نام بنگلادش/بنگلادش. (معن، ۱۳۶۴: ج ۵، ص ۲۸۴؛ کوان، ۱۹۷۶: ۷۷-معن، ۱۹۷۳: ۷۳)

Kangaroo (کانگرو) در عربی: «گنفر» از مصادیق همین مبحث‌اند.

تبدیل "g" به «ک» هم در عربی نمونه‌های فراوان دارد. عرب از دیرباز به «گرچی‌ها»، «کُرج» گفته که معرب Georgian است (نکلسن، ۱۹۶۷: ۲۲۵).

مؤلف تاریخ‌الخمیس (د ۹۸ ق. / ۱۵۷۳ م.) می‌نویسد:

فسی اول سنة ست و خمسين و ستماء وصل الطاغیه

هولاکوبن تولى بن چنکیزخان المغلی بغداد بجیوشه و بالکرج و بعسکرالموصل.

(دیاربکری، ۱۳۰۲ ق.؛ ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۰)

و سرانجام اینکه Wagon به «فاکون»، Gallon به «کالون» و Birmingham به

«برمنکهام» معرب شده است.

در راستای تبدیل "g" به «غ»، مثال دیگری در کتاب‌های عربی دیده می‌شود که افزون بر این‌گونه استعمال، "g" به «ق» هم تبدیل شده است. از قوم گات (The Goths) - که قومی وحشی در اروپای سال‌های ۵۰۰ میلادی بوده‌اند - در منابع عربی هم یا «غ» و هم یا «ق» یاد شده است. صفا خلوصی در ترجمه بخش دوم تاریخ ادبیات عربی نوشته نکلسن (۱۹۶۷) از آنها با قوم «غوط» نام برده (ص ۲۱۸ و ۲۲۴) و در موعه - که فراهم‌آمده جمعی از دانشمندان به نام بلاد عرب، به سرپرستی استاد محمد شفیق غریال، است - قوم «قوط» درج شده است (غریال، ۱۹۸۸: ۱۴۰۷).

وایسین مطلب در دنباله سخن از "g" این است که در فارسی، Gargling را «غرغره» گوئیم که برابر نهادة طبیعی و پذیرفته‌ای است زیرا به هنگام عمل Gargling، صدایی که در دهان و بالای گلو تولید می‌شود، به «غ» نزدیک‌تر است تا «ج»؛ ولی در قاموس‌های عربی - انگلیسی، از مدخل «جَرَجْرَه» هم استفاده شده است! (کران، ۱۹۷۶: ۱۱۸ معن، ۱۹۷۳: ۱۱۲). امری که می‌رساند دریافت‌های سمعی از یک صدای طبیعی تا چه اندازه ممکن است متفاوت تلقی شود.

در مورد "h"، آنچه در این مجال شایان ذکر است، این است که در مواردی از "h" با همزه تعبیر شده است. عرب، «هیدروژن» (Hydrogen) را «ایدروجین» و «هتل»

(Hotel) را «اوتیل» گوید، به اعتبار ضبط فرانسوی آنها (به کوان، ۱۹۷۶: ۳۳ و ۳۷). در مورد مدخل "h"، یکی از موارد بارز، تفاوت در انتقال واژه Himalaya (همالیا) در عربی (حمالیا) است. علاوه بر اختلاف در ضبط «ه» و «ح»، چنان‌که پیدا است، در فارسی "i" و "a" نخستین به صورت مصوت بلند به کار رفته و در عربی "i" به صورت مصوت کوتاه و "a" کان لم یکن تلقی شده است و "a" دوم که پیش از "y" قرار گرفته، در عربی به صورت مصوت بلند تلفظ شده، ولی در فارسی به موجب قانون اتباع به کسره بدل شده است.

اینکه صدای "z" در عربی و فارسی با «ج» نشان داده شود، امری طبیعی است؛ چنان‌که مثلاً Samuel Johnson (د. ۱۷۰۹ م.) - نویسنده، لغوی و منتقد انگلیسی - در عربی به صورت «صموئیل جونسون» و در فارسی به صورت «ساموئل جانسون» نوشته شده است.

گاهی "z" در تعریب به «ی» تبدیل شده است؛ مانند Jubilee به معنی شادمانه (به حسابی، ۱۳۷۲: ۲۹۷)، سالگرد و جشن سالانه (حقیقت‌شناس، ۱۳۸۳: ۸۶۸) که در عربی «یوبیل» شده است (کوان، ۱۹۷۶: ۱۱۰۹، معن، ۱۹۷۳: ۷۸۹؛ مپ، یوبیل را به فتح اول درج کرده است، به ص ۳۹۴). و از همین مقوله است Justinien (ژوستینیان)، نام دو تن از امپراتوران روم شرقی، که در عربی به «یوستینیان/یوستینیانوس» تبدیل شده است (به معن، ۱۹۷۳: ۶۸۱، ۲۳۲۳؛ غریال، ۱۹۸۸: ۱۹۹۱). در موردی مانند Gustav Jung - روانکاو و روان‌شناس سوئیسی (۱۸۷۵-۱۹۶۱ م.) - در فارسی هم مثل عربی، "j" به «ی» بدل شده است؛ یونج (عربی)، یونگ (فارسی).

"z" صدای «خ» را نیز نمایندگی می‌کند؛ برای نمونه، Badajoz - که نام شهری در اسپانیا است - در فارسی، «بداخوز/باداخوز» تلفظ می‌شود.

همچنین تبدیل "k" به «ک» طبیعی است. اما مواردی هم دیده می‌شود که «قی» جای «ک» را گرفته است؛ چنان‌که The Balkans (مجموعه سرزمین‌های رومانی، آلبانی، یوگسلاوی، بلغارستان، ترکیه و یونان) در عربی «بلقان» شده و برای

Balkanization (تقطیع و تفکیک و افراز)، «بَلَقَنَة» و «تَبَلُّقُن» را ساخته‌اند (سب، ۱۹۸۳: ۸۴، معن، ۱۹۷۳: ۷۱) و Kaiser، «قیصر» شده است (سب، ۱۹۸۳: ۳۹۸) و از همین مقوله است تعریب Duke به «دوق» (معن، ۱۹۷۳: ۲۳۱).

«k» به «خ» نیز تبدیل شده است؛ مانند «اخطبوط/اخبوط» از octopod، در فارسی؛ اکتاپوس (octopus) به معنی هشت‌پا، (سب مورسی، ۱۹۷۶: ۹۱۵)

Dolphin در فارسی و عربی به صورت «دلفین» خروف‌نگاری شده و کاربری و تناول یافته است؛ ولی در قاموس‌های عربی دیده می‌شود که «ل» به «ر» و «ن» به «ل» بدل شده و «دلفین»، «ذرفیل» شده است و هر یک با مدخلی جداگانه مجال بروز یافته‌اند (سب معن، ۱۹۷۳: ۲۱۵ و ۲۲۲). تصرفاتی این چنین در عربی نظیر دارد.

از این مقوله است تبدیل «خرطوم» به «برطوم» (به فتح و ضم اول)؛ که بعد «بِرطمة» را از آن ساخته‌اند به معنی «خشمگین شدن»، «از کوره در رفتن» و «لیچار گفتن» (همان، ص ۵۰ و ۱۸۷).

همچنان که در عربی «ا» به «ر» و «n» به «ل» بدل شده، در روند تعریب Dolphin، «m» هم گاهی به «ن» تبدیل شده است؛ به عنوان نمونه: Ampul/Ampule/Ampoule (آمپول) که در عربی به «آنبوله» تبدیل شده است. (سب، ۱۹۸۳: ۳۵)

طبیعی است که برای حرف «p» در زبان فارسی از «پ» استفاده شود؛ اما به هنگام تعریب کلماتی که حرف اول آنها را «p» تشکیل می‌دهد، بیشتر از «ب» استفاده شده است، مانند pope (پاپ) که در عربی «بابا» و جمع آن «بابوات» و «بابوات» شده و یا مثلاً Paraguay (پاراگوئه) که به صورت «باراغوای» معرب شده است.

واژه‌هایی که حرف اول آنها «پ» است، وقتی از فارسی وارد زبان عربی شده، برخلاف بالا، بیشتر از حرف «ف» استفاده شده است، مانند «پولاد/فولاذ»، «پرنده/فرنده»، «پسته/فستق»، «پالوده/فالوده»، «پرچین/فرچین»، «پیروز/فیروز»، «پهلوان/فهلوان»، «پادزهر/فادزهر»، «پرستو/فرستوک»، «پالیز/فالیز»، «پنگان/فنجان»، «پرواز/فرواز»...

بنابراین، در تعریب واژه‌های اروپایی – چنان‌که در بالا آمد – بیشتر از «ب» و خیلی کمتر از «ف» بهره گرفته شده است؛ برای نمونه، نام فیلسوف و ریاضیدان یونانی، فیثاغورس (دح ۳۹۷ ق. م.) معرب است از واژه یونانی Pythagoras/ضبط انگلیسی: Pythagoras (معین، ۱۳۶۲: ۱۳۹۱). نمونه دیگر، یکی از امراض پوستی است با نام لاتینی Purpura که به «فُرْفُرته» معرب شده است (ع. م. ب، ۱۹۸۳: ۷۴۲).

در مورد «q» شایان ذکر است که واژه Quota (کوتا) – که به معنی بهره و سهم و قسمت و حصه است – بدون هیچ‌گونه تصرفی، به عنوان واژه‌ای دخیل در عربی به کار رفته است (ع. م. ب، ۱۹۸۳: ۷۵۲) Quintal (کنتال / قنطار) معادل صد پاوند در ایالات متحده آمریکا و صد و دوازده پاوند در بریتانیا و یکصد کیلوگرم در فرانسه (معین، ص ۷۵۱) نیز از همین مقوله است و در همین راستا می‌توان از دون کیشوت (Don Quixote) – قهرمان رمان مشهور سروانتس – نام برد که در فارسی با عنوان «دون کیشوت» از او یاد می‌شود (معین، ۱۳۶۲: ۵۲۵).

البته «q» در روند تعریبات، به صورت «ق» هم وارد زبان عربی شده است؛ از آن جمله است «قسطور» معرب واژه لاتینی Caestor (عنوانی که به مسئولان امور مالی و مدیران کشوری و لشکری در روم باستان اطلاق می‌شده است) (موریس، ۱۹۷۶: ۱۱۰۶۷) ع. م. ب، ۱۹۸۳: ۷۵۱). نمونه دیگر، «باقه»، معرب bouquet به معنی دسته گل است (ع. م. ب، ۱۹۸۳: ۱۳۳).

یکی از تنگناهای تلفظی، در واژه‌هایی بروز می‌کند که نخستین حرف، حرکتی بین فتحه و ضمه دارد، مثل Robe و Roast که اولی نه «زوب» است نه «زوب» و دومی هم نه «زوست» است نه «زوست» و اتفاقاً این دو واژه از زبان انگلیسی وارد زبان عربی شده‌اند که اولی همان «زوب» و جمع آن «أرواب» (جامه بلندی که معمولاً به هنگام خواب پوشند) مجال بروز یافته و دومی یا تصرف بیشتر، «زستو» و «روستو» (به معنی بریان، برشته و کبابی) شده است (ع. م. ب، ۱۹۷۳: ۲۵۹، ۲۷۹).

نمونه‌های فراوانی می‌توان به دست داد در این مورد که «s» در فارسی به «س» و در

عربی به «ص» تبدیل شده است؛ از جمله:

Consul = کنسول (به معنی نمایندهٔ یک دولت در شهری از کشوری بیگانه که موظف است هم‌حیثیتانش را تحت حمایت بگیرد و اطلاعات سیاسی و اقتصادی را به دولت خود برساند) در زبان عربی به «قنصل» معرب شده است؛ Console = کنسول (به معنی پایهٔ سه گوش و میز کوچک کنار دیوار که برای رساندن معنی اخیر Console Table هم گویند) در عربی به صورت «کنصول» درآمده است.

واژهٔ فرانسوی bourse در فارسی به شکل «بورس» و در عربی به شکل «بورصه» آوانگاری شده است.

Sodium در فارسی «سدیم» و در عربی «صُدیوم» نوشته می‌شود؛ همچنین است Dinosaur که در فارسی «دایناسور» گوئیم و نویسیم و در عربی «دیناصور».

در مورد «s»، یکی از نکات جالب توجه این است که در برخی از تعریبات، «s» به «ش» تبدیل شده است؛ برای نمونه:

Lisbon (لیسبون) – پایتخت کشور پرتغال – «لشپونه» شده و Silves (شهری در پرتغال) به صورت «شلب» معرب شده است (نکلسن، ۱۹۶۷: ۲۳۲).

جالب‌تر اینکه گاهی «c» مذیل به «c» نیز که دارای آوای «س» است، در عربی به «ش» تبدیل شده، چنان‌که Barcelona (بارسلون) – که شهر و بندری در اسپانیا است – در نوشته‌های عربی به صورت «بَرشلونه» ضبط شده است.

در مورد «t»، یکی از نکاتی که شایان ذکر به نظر می‌رسد، واژهٔ Croatia است (سرزمینی در جنوب شرقی اروپا واقع در امتداد دریای آدریاتیک که مرکز آن، زاگرب است). این واژه در عربی «کُروایتا» و در فارسی «کرواسی» درج شده است. نام این کشور به صورت «قَرُواطیا» هم در متون عربی دیده می‌شود.

«v» و «w» در فارسی بر «و» دلالت می‌کنند؛ ولی در عربی فقط «w» بر «و» دلالت دارد.

«v» – که در واقع صدای «و» را به ترقیق دارد – در عربی با «ق» و «ف» برابرگذاری

می‌شود؛ مانند Visa (ویزا/روادید) که در عربی «قیزا/فیزا» نوشته می‌شود. در عربی بسیار کم اتفاق می‌افتد که صدای «v» را با «واو» نشان دهند. دو نمونه در این زمینه – که از یافته‌های نگارنده مقاله است – به شرح زیر است:

نخستین مورد، اصطلاح «وُذُونِيَّة» معرب Voodooism، است. آیین Voodoo، آیینی است مبتنی بر سحر و جادو. این آیین که در اصل آیینی آفریقایی است، بیشتر در میان سیاهان هائیتی که در نیمکره غربی زندگی می‌کنند، طرفدار دارد. به کسی که به این آیین عقیده دارد، در زبان انگلیسی Voodooist و در زبان عربی «وُذُونِي» گویند (مب، ۱۹۸۳: ۱۰۳۶؛ مورس، ۱۹۷۶: ۱۲۳۷).

مورد دوم، Vandal (وندال) به معنای «ویرانگر» و «نابودکننده» است. این واژه به یکی از قبایل آلمانی تبار که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی فرانسه و اسپانیا را اشغال و در ۴۵۵ م. رم را تصرف و غارت کردند، اطلاق می‌شده است. Vandal را به لاتینی Vandalus (به معنی «آواره»، «ولگرد»، «خانه‌به‌دوش») می‌گفتند. به نظر می‌رسد «وندلس» به مرور تحریف شده باشد. «اندلس» نامی است که مسلمانان به شبه‌جزیره «ایبری» (واقع در جنوب اروپا) دادند. این سرزمین در نزد یونانیان «ایبری» و در نزد رومیان «اسپانیا» خوانده می‌شد. شبه‌جزیره «ایبری» در حال حاضر از دو کشور اسپانیا و پرتغال تشکیل می‌شود که قسمت عمده آن امروزه در قلمرو اسپانیا قرار دارد.

به هر حال، Vandalism در انگلیسی به معنی تخریب اموال خصوصی و عمومی از روی عمد و شرارت است؛ که در عربی «وُذْنَل»، «وُذْنَلْ» و «وُذْنَلْ» را از آن مشتق کرده‌اند و صدای «v» را با همان «و» (نه با «ق» یا «ف» گفته و نوشته‌اند با اینکه «و» در عربی برای نشان دادن صدای «w» است نه «v».

از طرف دیگر، «w» را با «ف» هم نشان داده‌اند؛ چنان‌که مثلاً نام ریچارد واگنر (Richard Wagner) – موسیقیدان آلمانی (۱۸۱۳-۱۸۸۳) – را «فاغنر» و یا کورت والدهایم (Kurt Waldheim) – متولد ۱۹۱۸، سیاستمدار اتریشی و دبیر کل اسبق سازمان ملل – را «فالدهایم» نوشته‌اند (مب، ۱۹۸۳: بخش اعلام، مدخل w). غربال

Wagner را به صورت «قاغنر» درج کرده است (ص ۱۲۶۱).

در خاتمهٔ مبحث w-v یادآور می‌شویم که تبدیل “v” به «ب» نیز در متون عربی دیده می‌شود؛ چنان‌که مثلاً «قُرطبة» برای Cordova (کوردوا) «بَلَنسِيَة» برای Valencia (والنسیا) و «سِيلِب» برای Silves به کار رفته است.

“x” در فارسی به «ش» و در عربی به «خ» آوانگاری شده چنان‌که مثلاً Don Quixote – قهرمان رمان معروف سروانتس – در عربی به صورت «دون کیشوت» (مب، ۱۹۸۳: ۷۵۲) و در فارسی به صورت «دون کیشوت» (طبعاً تحت تأثیر ضبط فرانسوی واژه Don Quichotte) درآمده است (مب، ۱۳۶۲: ۵۲۵).

در این باره که “x” صدای «ز» را افاده می‌کند، می‌توان به واژه Xanthippe/Xantippe استناد کرد (مب، ۱۹۸۳: ۱۰۷۹)، که «زَنَّتیب» نام همسر سقراط است که زنی سیطره‌جو بوده است.

حجم واژه‌های مدخل “y” که به لحاظ آوایی معادل «یاء» فارسی و عربی است، هم در این دو زبان و هم در انگلیسی زیاد نیست.

آنچه اینک در این باره گفتنی به نظر می‌رسد، آن است که در ضمن واژه‌هایی که از فارسی وارد زبان انگلیسی شده است، چنانچه واژه‌ای به «ی» ختم شده باشد مثل «زمینداری»، طبیعی است که به صورت Zamindari یا Zemindary نوشته شود (یعنی به “i” یا “y” ختم شود)؛ ولی وقتی واژه جمع بسته می‌شود، تفاوت “i” و “y” از بین می‌رود، چرا که جمع هر دو Zamindaries یا Zemindaries می‌شود (مورس، ۱۹۷۶: ۱۲۸۷). این واژه به صورت «زمنداریه» وارد عربی شده و معنی آن در «مب» چنین نوشته شده است: الزمندیة: نظام جباية الرسوم من قبل الزمادرة (ص ۱۰۸۶). «زمادره» جمع «زمیندار» است و در اینجا مراد از آن، مأمور وصول مالیاتی است که بر اراضی بسته می‌شده است.

سرانجام، در دنبالهٔ بحث دربارهٔ حروف بی‌صدا در زبان انگلیسی، سخن به “z” می‌رسد؛ حرفی که اولاً و بالذات صدای «ز» را نمایندگی می‌کند. در تعریب واژه Dozcin

— به معنی دوازده عدد از یک شیء — به «دوزینه» جالب است که صدای «z» لحاظ شده است؛ ولی در فارسی آن را «دوجین» گوئیم و نویسیم و از صدای «ز» به «ج» گرایش یافته‌ایم.

در عربی هم دیده می‌شود که z گاهی از «ز» به «س» عدول می‌کند. نمونه آن، Badajoz است، شهری در اسپانیای اسلامی که به «بطلیوس» تغییر شکل یافته است (ب. نکلن، ۱۹۶۷: ۲۴۰).

در متون عربی، تبدیل «z» به «تس» هم به چشم می‌خورد؛ که نمونه‌ای از آن را در تعریب Karl Ziegler (شیمیدان معروف آلمانی و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۶۳) به «کارل تسیفلر» می‌توان ملاحظه کرد (مب، ۱۹۸۳: بخش اعلام).

ضبط‌های گوناگون

از دستاوردهای جالب در این پژوهش، یکی هم این بود که بسیاری از معزبات به گونه‌های ناهمسان مضبوط شده بودند. هرچند بر این تفاوت در ضبط، پیش‌تر، وقوفی اجمالی بود، گمان نمی‌رفت که بسامد این موارد تا این اندازه باشد. به هر حال، آنچه در اینجا قابل ذکر است، این است که ناهمسانی در ضبط در زبان فارسی، بسیار کمتر از زبان عربی است.

نمونه‌هایی از ضبط‌های دوگانه:

کرامیل / کَرَمِلاً (Caramel)، در زبان فارسی: کارامل؛

بَلُور / بَلُور، از ریشه یونانی Beryllos، در فارسی: بلور (ب. معن، ۱۹۷۳: ۷۲؛ معین،

۱۳۸۲: ۱۸۶)

دوستنطاریا / دوستنطاریا، از ریشه یونانی Duserteria، در فارسی: دیسانتری

(Dysentery)؛

مَغْنَطِس / مَغْنَطُ (to magnetize)؛

تَمَغْنَطُ / تَمَغْنَطُ (to be magnetized)؛

- لوکانده/لوکنده (Locanda)؛
 مدريد/مدریما (Madrid)، در فارسی: مادرید؛
 کالون/جالون (Gallon)، در فارسی: گالن؛
 سَلَطَه/سلاطه (Salad)، در فارسی: سالاد؛
 کائوتشوق/کائوتشوک (Caoutchouc)، در فارسی: کائوچو؛
 مالنخولیا/ملنخولیا (Malancholia)، در فارسی: مالیخولیا/ماخولیا؛
 اقلید/اکلید از یونانی Kleīya، در فارسی: کلید (معین، ۱۳۸۲: ۸۲۰)؛
 هولاندا/هولانده (Holland)، در فارسی: هلند؛
 کوبیا/کوبیبه از ریشه ایتالیایی Copia، در فارسی: کپی؛
 مودَه/موده (Mode)، در فارسی: مد؛
 اِسْلانْدَه/اسلاندا (Iceland)، در فارسی: ایسلند؛
 غوطا/اقوطا (the Goths)، گات‌ها: قومی وحشی در اروپای قرن پنجم میلادی؛
 مَلَقَه/مالقه (Malaga)، در فارسی ملگا: شهری در اسپانیا؛
 بیرمنگام/بیرمنکام (Birmingham)، در فارسی: بیرمنگام/بیرمنگهام؛
 کرواتیا/قرواطیا (Croatia)، در فارسی: کرواسی؛
 جِرام/اگرام (Gram)، در فارسی: گرم؛
 اِسْقَالَه/اسقاله از ریشه ایتالیایی Scala، به معنای دربست؛
 بنطلون/بنطَلُن از ریشه ایتالیایی Pantaloni؛
 کُرنیش/کورنیش (Corniche): جاده یا خیابان اصلی / ساحلی؛
 جتلیق/جاتلیق، ج: جتالقه، برای Catholicos؛
 قزموغرافیا/کوزموگرافی (Cosmography)، در فارسی کاسموگرافی = کیهان‌نگاری؛
 بیوتان/بیوتین (Butane)، در فارسی: گاز بوتان؛
 اَسْفَنَت/اسفنت (Cement)، در فارسی: سیمان.
 نمونه‌هایی از ضبط‌های سه‌گانه:
 فیلا/فیلّا/فله (Villa)، در فارسی: ویلا؛

قَلط / قُلط / فولت (Volt)، در فارسی: ولت؛

کنجرو / کَنجَر / کَنجَر (Kangaroo)، در فارسی: کانگورو؛

فُسفور / فُصْفور / فوسفور (Phosphorus)، در فارسی: فسفر؛

پُولونیا / پُولِنْدَة / پُولِنْدَا (Poland) = لهستان؛

اِسبانخ / اِسْفَانخ / اِسْفَاناخ (Spinach). لئونور کراری هاگ احتمال می‌دهد که این واژه در زبان فارسی ریشه دارد و سپس به شکل «اسفاناخ» تعریف شده و از آنجا به‌درون زبان‌های اروپایی راه یافته است؛ که در این صورت، «این مدخل»، از بحث این پژوهش خروج موضوعی دارد.

قُوْقاز / قُوْقاس / قُبِق (Caucasus). در مورد این واژه، رجوع شود به توضیحات آربری^۱

(۷۵:۱۹۹۵) در زیرنویست مربوط به این بیت از بحتری:

مطلق بابه علی جبل القبق اِلی داری خِلاط و مُکس

چند نمونه از ضبط‌های چهارگانه و بیشتر:

اَفْرِیقیا / اِفْرِیقیا / اَفْرِیقَا (Africa)، در فارسی: اَفْرِیقَا / اَفْرِیقَا؛

قِیتار / قِیتارَة / قِیتار / قِیتارَة (guitar)، در فارسی: گیتار؛

بَطْرِیرِک / اِبَطْرِیرِک / اِبَطْرِیرِک / اِبَطْرِیرِک (Patriarch)؛

مُنکَن / اِمَنکَن / اِمَنکَن / اِمَنکَن (Mannequin)، در فارسی: مانکن؛

باص / اِباص / اِباص (Autobus). واژه مربوط به حرف "u" در «صب» (ص ۷۵) با

«واو» نشان داده شده است: الأوتوبوس.

تعریف و تصرفات ساختاری

بسیار اتفاق می‌افتد که در حروف واژه‌های اروپایی به‌هنگام تعریف، تغییرات گوناگونی صورت گیرد؛ از جمله حرفی کم یا زیاد شود و یا تبدیلی رخ دهد، چنان‌که برای

1. Arberry, A. J.

تفاوت‌های نمادین واژه‌های اروپایی در فارسی و عربی ۱۲۷

نمونه، Heretic (بدعتگذار، سنت‌شکن، مرتد) به‌صورت «هرطوقی» درمی‌آید و اشتقاقات گوناگون می‌یابد (→ معن، ۱۹۷۳: ۷۱۰) و Dolphin (دلفین)، «ذرفیل» می‌شود (همان، ص ۲۱۵ و ۲۲۴).

از همین مقوله است:

«بُرکان»، برگرفته از واژه لاتینی Volcanus، که واژه متداول Volcano تحول‌یافته آن است (→ مورس، ۱۹۷۶: ۱۲۳۶؛ لاروس، ۱۳۶۷: ۲۵۱):

«گسسته»، برگرفته از Chestnut (شاه‌بلوط، چوب و درخت بلوط)، گسثنائی؛ بلوطی‌رنگ (→ لاروس، ۱۳۶۷: ۱۴۱۲؛ معن، ۱۹۷۳: ۵۷):

«هلوتة» از Hallucination (توهم، سراسیمگی، آشفته‌حالی و پریشان‌گویی) (کران، ۱۹۷۶: ۱۰۳۲):

«أنبولة» برای Ampoule (آمپول) (→ مپ، ۱۹۸۳: ۴۵):

«بطلیوس» برای Badajoz (باداخوز):

«قشتالة» برای Castilla (ناحیه‌ای در مرکز شبه‌جزیره ایبری) در فارسی: کاستل / کاستال:

«بشگتس» برای Basques (ساکنان دو دامنه پیرنه غربی) در فارسی: باسک (نکلسن، ۱۹۶۷: ۲۲۷؛ مپ، ۱۹۸۳: ۹۱):

«أذفونش» برای Alphonso (پادشاه قشتاله) (نکلسن، ۱۹۶۷: ۲۵۳ و ۴۳۴؛ معن، ۱۳۶۲: ۵۲):

«سَرَقسط» برای Saragossa (مرار^۱، ۱۹۹۰: ۲۵۸) که شهر بزرگی در شمال اسپانیا است:

«سبتة» برای Ceuta (شهری بندری در اسپانیا) (نکلسن، ۱۹۶۷: ۲۱۸، ۲۲۰، ۴۰۵):
«قسطنطنیة» برای Constantinople:

«رودریق النوطی» برای Roderic the Goth (همان، ص ۲۱۸ و ۴۰۵):

1. Haart, Clement

«إشبیلیة» برای Seville (همان، ص ۲۱۹ و ۴۰۵)؛

«قرطبة» برای Cordova؛

«صقالبة» برای Slaves (همان، ص ۲۲۹ و ۴۱۳)؛

«شلب» برای Silves (همان، ص ۲۳۷ و ۲۲۱)؛

«البریة» برای Almeria (همان)؛

«غرناطة» برای Granada (همان)؛

«طلیطلة» برای Toledo (همان)؛

«صقلیة» برای Sicily (همان، ص ۲۳۷ و ۲۲۱)؛

«مَدْرِید امجریط» برای Madrid (همان، ص ۲۳۷).

نمونه‌های بسیاری را می‌توان بر آنچه از نظر گذشت افزود تا این حقیقت مبرهن‌تر شود که تغییرات عارضی بر واژه‌های وارد در جرگه واژه‌های به‌وام‌گرفته‌شده در زبان عربی از مقوله تعریب به‌شمارانند تا دخیل. اما در زبان فارسی، عکس این امر صادق است. این تفاوت وضعیت معلول عواملی چند است: نخست اینکه هر زبانی اعم از اینکه پیوندی باشد یا اشتقاقی، طبیعت خاص و مجموعه همخوان‌ها و واژه‌های خود را دارد. همچنین، بود و نبود حرف یا حروفی در زمره الفبای زبان، یکی دیگر از عوامل مهم تفاوت‌ساز است؛ و ذوق و سلیقه‌ای که گویشوران هر زبانی طی قرون در نحوه ادای حرکات پیدا کرده‌اند نیز عامل عمده دیگر.

تذکر این نکته شاید مفید باشد که تصرف در واژه‌های به‌وام‌گرفته‌شده در گذشته، امری معمول بوده؛ چنان‌که مثلاً در تداول زبان‌های اروپایی، این‌هاجه Avempace، این‌رشد Averrose، این زهر (پزشک معروف دوره مراپطین) Avenzoar، مراپطین / المرابطین Almoravides، موحدین / الموحدین Almohades، ابوالقاسم زهرلوی (جراح بزرگ قرطبه در قرن چهارم هجری قمری) Albucasis، ابن‌سینا Avicenna و یا مثلاً محمدبن زکریای رازی در زبان چینی «مخامادی ذاکالیا لاجی» شده است.

نتیجه

از آنچه گذشت، به روشنی برمی آید که گویشوران زبان فارسی در قیاس با کاربران زبان عربی، واژه‌های قرضی اروپایی را نزدیک به اصل آنها بازتولید می‌کنند و در آنها تغییر و تصرفی معمول نمی‌دارند؛ ولی مواردی یافت می‌شود که هر دو زبان آنها را به‌طور مشترک به کار می‌برند، از آن جمله‌اند: قسطنطنیه، اندلس، قنطار، قیصر، ارغنون و پاره‌ای دیگر از اعلام و مصطلحات که در مشترکات لغوی و فرهنگی زمان فرسود و دیرین ایشان ریشه دارد.

امروزه، چون فراگرفتن زبان‌های گوناگون امری طبیعی شده و سفر به اطراف و اکناف دنیا یکی از صنایع پرسود جهان را پایه‌گذاری کرده و رسانه‌های شبانه‌روزی دیداری - شنیداری جهان، بسیاری از مصطلحات علوم و فنون و اسامی اشخاص و اعلام جغرافیایی و غیره را مکرر از طریق گیرنده‌ها در فضاهای باز و بسته پخش می‌اندازند، طبیعی است که خرد و کلان با تلفظ آن مصطلحات و اسامی و اعلام و غیره به گونه‌ای روزافزون آشنایی حاصل کنند و هر چه زمان پیش‌تر رود، دامنهٔ دخل و تصرف در واژه‌های مبهمان محدود و محدودتر شود (فرایندی که در مورد زبان فارسی در هر حال تحصیل حاصل خواهد بود).

کتابنامه

- الیاس ایتون الیاس. ۱۳۵۴ش. فرهنگ نوبین (عربی - فارسی). ترجمهٔ سیدمصطفی طباطبائی. تهران.
- بعلبکی، منیر (مب). ۱۹۸۳م. المورد (فرهنگ انگلیسی - عربی). بیروت.
- جبران مسعود. ۱۳۷۲ش. الرکب (فرهنگ عربی - فارسی). ترجمهٔ دکتر رضا انزایی. مشهد.
- حسابی، محمود. ۱۳۷۲ش. فرهنگ حسابی (انگلیسی - فارسی). تهران.
- حقی‌شناس، علی‌محمد؛ سامعی، حسین؛ انتخابی، نرگس. ۱۳۸۳ش. فرهنگ هزاره (انگلیسی - فارسی). تهران.

خليل جزّ، ١٣٦٧ش، لادوس فرهنگه عربي - فارسي، ترجمه سيد حميد طيببيان، تهران.
ديار بكرى، حسين بن محمد بن الحسن، ١٣٠٢ق، تاريخ الخبيس في حال أنفس نفيس، مطبعة عثمان
عبدالرزاق،

عميد، حسن، ١٣٤٨ش، فرهنگ عميد، تهران.

فريال، محمد شفيق، ١٩٨٨م، الموسوعة العربية الميسرة، بيروت.

معن زولفومديته، ١٩٧٣م، قاموس عربي انكليزي، نيويورك.

معين، محمد، ١٣٦٤ش، فرهنگ فارسي (٦ جلدی)، تهران.

_____، ١٣٨٢ش، فرهنگ فارسي (١ جلدی)، تهران.

نكلسن، ريتولد، ١٩٦٧م، تاريخ الادب العباسي، ترجمه صفا خلوصي، بغداد.

Arberry, A. J. 1995. *Arabic Poetry*. Cambridge University Press.

Cowan, J. Milton. 1976. *Modern Written Arabic Dict*. New York.

Flexner, Stuart Berg (Editor in chief). 1983. *The Random House Dict*.
New York.

Huart, Clement. 1990. *History of Arabic Lit*. New Delhi.

Morris, William (Editor). 1976. *The American Heritage Dict*. Boston.